



## فشرده زندگینامه زنده یاد جنرال عبدالصمد پاشا

تخار یکی از ولایت های سرسبز با داشتن مناظر زیبای طبیعی، کوه های سربه فلک کشیده، دره های سرسبز، چشمه ها و دریا های خروشان، دشت های وسیع، زمین های حاصل خیز و آب و هوای معتدل، جایگاهی ویژه بی در قلب قطغن کهن داشته و بر علاوه مناطق جغرافیایی وسیع، ساحات باستانی، اماکن مقدسه و تاریخ کهن در ادوار تاریخ، فراز و فرود های زیادی را به محک تجربه گرفته است. این خطه باستانی از قدیم الایام در عرصه های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اش، شخصیت های فخر آفرین و حماسه ساز را در دامن خود پرورده و تقدیم افغانستان عزیز مان کرده است که هر کدام به نوبه خود، خدمات

شایانی از خود به یادگار گذاشته اند و در برابر حوادث و ناملایمات زنده گی همچو کوه ایستادگی کرده و مصدر خدمت به مادر وطن گردید اند. یکی از آن نام آوران دوران ساز، جنرال عبدالصمد مشهور به (صمدپاشا) است.

**جنرال عبدالصمد پاشا** فرزند سلیمانقل در سال ۱۳۲۳ ه. ش برابر به سال ۱۹۴۴ م در قریه سریغ ولسوالی دشت قلعه ولایت تخار، در یک خانواده مذهبی و زراعت پیشه اوزبیک زبان، دیده به جهان گشود. صمد پاشا از همان ایام نو جوانی در بین همقطاران خود و مردم محل به صفت یک جوان شجاع و با درایت شهره بود. این زمان مصادف با فروپاشی نظام شاهی و شکل گیری یک سلسله جنبش های تازه سیاسی در کشور است که این تحولات سیاسی تازه، پای صمد پاشا را نیز به عرصه سیاست می کشد. او در سال ۱۳۴۹ ه. ش به جرم فعالیت های سیاسی و اندیشه اش از طرف حکومت وقت زندانی و چهار سال را در زندان تالقان، مرکز ولایت تخار همچو زندانی سیاسی سپری کرد، اما؛ پس از رهایی از زندان به صفوف مجاهدین وقت پیوست و فعالیت های سیاسی خود را مستحکم تر از پیش زیر چتر «جمعیت اسلامی افغانستان» به رهبری پروفیسور استاد برهان الدین ربانی آغاز و به عنوان سرگروپ، قوماندان، آمر جبهه و آمر عمومی حوزه دوم تخار، به مصابه یک چریک همیشه در سنگر علیه نیرو های قشون سرخ مبارزه و پیکار

کرد. ادامه تحولات سریع سیاسی در کشور که بیشتر از مداخلات کشور های همسایه در امور جنگ و جهاد سرزمین ما نشأت می کرد، سبب به وجود آمدن اختلافات بسیار شدید میان احزاب سیاسی (جهادی) شد که در نتیجه این کش و گیرها، کشور در قعر جنگهای ذات البینی فرو رفت، دیگر جهاد معنی و مفهوم خود را از دست داد و هدف شوم پاکستان و یک عده از رهبران جهادی در خدمت بیگانه، آشکار گردید.

صمد پاشا به عنوان یک شهروند همیشه حاضر در صحنه و سنگر، به خوبی می دانست که کشتی توفان زده کشور به گونه عمدی به بی راهه هدایت می شود. بروز جنگ های بین تنظیمی برای شهید صمد پاشا غیر قابل تحمل بود، چون؛ در چنین وضعیتی آرمان های او و مردم عذاب دیده اش که همانا آرامش، آسایش و تأمین عدالت اجتماعی بود، برباد رفته قلمداد می شد. لذا بنابر تحلیل درست که از رخداد ها داشت، به صلاح ندانست که شریک جنگ های ویرانگر بین تنظیمی باشد. در این مرحله حساس از تاریخ، عزم خود را جزم کرد و علیه وضعیت موجود موقف گرفت (تاریخ نشان داد که تحلیل آن مرحوم از پشت صحنه جهاد دلخواه پاکستان کاملاً بجا و به وقت بوده است) و مخالفت علنی خود را نسبت این کش و گیر های خانمان سوز اعلان و در کنار دولت جمهوری اسلامی افغانستان ایستاد، چون؛ در ایام زندان اندیشه سیاسی او توسط مرد نکته اندیش چون طاهر بدخشی صیقل داده شده بود. اسدالله ولولجی چگونگی تأثیر پذیری مرحوم صمد پاشا از شهید محمد طاهر بدخشی را در کتاب "خروج جنرال دوستم و سقوط دوکتور نجیب الله" از زبان خود آن مرحوم چنین روایت کرده است:

« نام من عبدالصمد است چهل و چهار سال پیش در یک خانواده دهقان در قریه آرتی خواجه ولسوالی خواجه غار ولایت تخار به دنیا آمدم نوجوانی و سالهای اولی جوانی را به چوپانی و دهقانی سپری نمودم. شرایط آنروزگار به من فرصت نداد به مدرسه بروم و خواندن و نوشتن یاد بگیرم. از کودکی خاموش ولی کنجکاو بودم، با مردم باسواد محل مناسبات صمیمی داشتم و از تبادل نظر و اندیشه های آنان بهره مند می شدم. در سال ۱۳۴۹ ه. ش مورد اتهام قرار گرفته و زندانی گردیدم در زندان بود که با محمد طاهر بدخشی آشنا شدم. این مرد با آن ریش مجعد سیاه و چشمان درخشان کنجکاو، مرا گرویده خود ساخت. از شما نه می پوشانم که هر وقت با او می نشستم و به گفت و گو می پرداختم، در چشمانش که چشمهء همچو زلال بود، تلالوی آرمان های خود را میدیدم. او با مهربانی صمیمیت و در عین حال صداقت و صراحت خود مرا متقاعد گردانید که دهقانان بزرگترین بخش زحمتکشان افغانستان را تشکیل می دهند و اکنون از حقوق انسانی خود محروم اند. حکام و اربابان نمیخواهند که آنان از ظلم، جهل و عقیب مانده گی رهایی یابند، چون؛ ادامه حکومت شان مربوط بدین امر است که توده های مردم آگاهی اجتماعی و سیاسی حاصل نکنند و دایم نسبت به خویشتن بیگانه، از همدیگر جدا و متفرق باشند، راه نجات آنان در این است که به آگاهی سیاسی دست یابند، دوست و دشمن خود را بشناسند و در سازمان سیاسی زحمتکشان متشکل و متحد گردند. بدخشی اصول مبارزه سیاسی را به من آموخت.

بدینگونه زندان آموزشگاه من شد و هنگامی که در سال ۱۳۵۳ ه. ش از زندان بیرون آمدم دیگر عضو سابقه دار سازمان انقلابی زحمت کشان افغانستان بودم». این نگرش سیاسی واقع بینانه، از او شخصیت منحصر به فرد ساخته بود که رهبران هم طرازش از چنین موهبت محروم بوده اند و این روزنه جدید در مبارزات سیاسی صمد پاشا همیشه کار آمد و راه گشاه بوده است.

از این منظر است که او پیوسته در جستجوی پیدا کردن نشان از یاران و راهروان بدخشی بود تا بالاخره آن آرمان دیرینه اش تحقق یافت و قافله سالار کاروان شهید بدخشی شد. بنابر اظهارات خودش در نشریه میهن، عضویت سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) را کسب کرد و از این آدرس مدت بیشتر از ده سال در سنگر دفاع از نوامیس ملی و پرچم مقدس سرزمین عزیزمان، با قامت بر افراشته مبارزه هدمند کرد، به همین دلیل شجاعت و فعالیت های چشمگیری در پاسداری از ارزش های ملی و میهنی از طرف رئیس جمهوری دوکتور نجیب الله با اعطای ترفیع از رتبه برید جنرالی به تورن جنرالی تقدیر شد و جایگاه اش را به عنوان افسر صادق به وطن و مردم به سطح ملی تثبیت کرد.

آن مرحوم با درک این حقیقت که کشورهای دخیل در جنگ افغانستان همچنان مصمم به ادامه جنگ های نیابتی شان در این سرزمین اند و نمی خواهند (نمی گذارند) زخم های نا سوز این ملت التیام یابد. با این برداشت از وضعیت جاری وطن، تدابیر دفاع منظم از مناطق تحت امرش را سنجیده بود. بدین منظور دست به تأسیس یک سلسله تشکل های نظامی زد که می توان از خلاصه آن ها چنین یاد کرد: ایجاد کندک (دفاع مردمی) در منطقه شیرآله ولسوالی رستاق، ایجاد غنبد مردمی در قریه باغحصار ولسوالی رستاق، ایجاد غنبد کوهی با تشکلات منظم نظامی در منطقه (حوزه) پسابند ولسوالی رستاق، ایجاد غنبد قریه سیاب ولسوالی رستاق، ایجاد پایگاه نظامی (پیکار) در منطقه صعب العبور زاو دره ولسوالی رستاق، ایجاد غنبد قزاق در هماهنگی با جنرال شاه محمود خان در سرای سنگ تخار، ایجاد غنبد ۲۱۱ شاروان در اسپند دشت ولسوالی خواجه غار ولایت تخار، ایجاد کندک دفاع مردمی در ولسوالی شهربزرگ ولایت بدخشان، ایجاد کندک دفاع مردمی در هماهنگی با سید منصور نادری در شهر کهنه بغلان، ایجاد کندک در ولسوالی چهار آسیاب ولایت کابل، ایجاد کندک مستقل در ولایت فاریاب. به اضافه این ها، شهید عبدالصمد پاشا با ایجاد پوسته ها و تحکیم دژهای دفاعی در قرا و قصبات ولسوالی های شش گانه مآوری کوچک و رهبری دلسوزانه از پر سونل (قرار روایت دوستانش، شهید عبدالصمد پاشا با رهبری دلسوزانه از افراد تحت امرش همیشه در دل های آن ها برای خودش کلبه یی از محبت می ساخت که این رهتوشه صمیمانه در شرایط سخت و جنگ های فیصله کن به یاری اش رسیده اند، بارها دیده شده است که افراد تحت امرش خودشان را بخاطر زنده ماندن آن شهید فدا کرده اند)، خواب را از چشمان دشمنانش ربوده بود.

مرحوم صمد پاشا به اضافه آن که یک چریک همیشه بیدار در سنگر بود، در میدان سیاست و کار با مردم نیز پیش کسوت بوده است. تاریخ شفاهی (مردم) مناطق تحت فرمان او پر است از حکایت های ساختن مساجد، مکاتب بخاطر تعلیم و تربیت اولاد وطن، اعمار پل و پلچک، فرستادن جوانان به بورسیه های خارج از کشور و کمک های سخاوتمندانه به فقرا که خود حکایت گر دور اندیشی و سیاست دانی آن مرد روزگار دیده است. این فداکاری های نظامی و جان فشانی های سیاسی به خاطر آرامش مردم، از او یک قهرمان واقعی ساخته بود. به همین دلیل مردم قدر شناس ما به او لقب «پاشا» داده اند و آرمان های خود شان را در صدا و سیمایش می دیده اند. جنرال شاه محمود در باب فعالیت های اجتماعی - عمرانی صمد پاشا از زبان خودش چنین روایت می کند: «من در عمل دیدم که با مردم یکی بودن، به غم و شادی آن ها شریک بودن در امر سازمان دهی و بسیج آنان چقدر اهمیت دارد.

باید بگویم که رفقای رزمی من در امور سیاسی و اجتماعی پیوسته به من کمک کرده و می کنند. از سال ۱۳۶۳ ه. ش به بعد پیوسته به ترمیم مساجد، مکاتب و مراکز صحنی ویران شده پرداختیم و با استفاده از مواد محلی به اعمار مسجد، پل و پلچک، راه و سرک اقدام کردیم. به تدریج مردم از روی عمل کرد ما به مش سیاسی ما نزدیک شدند». صمد پاشا علاوه بر آنکه مرد میدان نبرد بود، احساسات انسان دوستانه و صلح پسند نیز در شخصیتش تبارز و تعالی یافته بود.

اسدالله ولوالجی که از منتقدان سرسخت سیاسی صمد پاشا است چنین می نویسد: «گمان نکنید تمام آنچه نوشتم، در یک نشست آمر صمد به من گفته است خیر، این آدم چهار شانه با سر بزرگ و چشمان میشی بیقرار که ظاهرش ساکت می ماند همیشه در حرکت است. هر باری که چند دقیقه یی دست میداد، چند جمله یی با من رد و بل می کرد و در خلال چندین نشست توانستم معلومات خود را در باره کار و فعالیت او بیشتر بسازم. باری با چشمان بر افروخته از صحنه عملیات بازگشت، خواستم نظر او را در باره جنگ بدانم. گفت: کسی که عملاً جنگ را ندیده باشد، نمی تواند در باره آن قضاوت کند. جنگ فاجعه و نفرت انگیز است. جنگ عزیز ترین کسانی ما یعنی فرزندان جوان ما را از بین می برد. جنگ به خشم و نفرت دامن میزند. به جرأت می توانم بگویم که کسی که دستش به بیل عادت کرده باشد، از گرفتن تفنگ و آدم کشی بیزار است. لاکن جنگ در اثر ظلم و ستم فراوان بر مردم ما تحمیل شده است. اکنون پس از عودت قوای شوروی مهمترین انگیزه دوام جنگ از بین می رود و جنگ بیهوده می شود. ادامه جنگ به نفع هیچ یکی از نیروهای درگیر نیست. مگر جنگ جز مرگ چه می آورد؟ اگر چه به حیث یک جنگجو نباید چنین بگویم، ولی هنگامی که از خود می پرسم من که هستم، جنگجو یا دهقان، دلم بخاطر کارهای دهقانی فشرده می شود».

شهید صمد پاشا در اواخر عمرش بنابر یک سلسله نامه سامانی های که در سطح رهبری سازمان زحمتکشان افغانستان به وجود آمده بود، استعفایش را به گونه کتبی به تاریخ ۲۶ جوزای ۱۳۷۰ ه. ش با ذکر این جملات مختصر اعلام و به پولینوم عمومی سازمان ارایه کرد: «... لذا قضاوت را به تاریخ پر افتخار کشور و مردم واقعاً رنج دیده و چیز فهم آن می سپارم. همکاری و رابطه خدمت گذاری را سر از تاریخ امروز در سازمان بنام سازمان انقلابی زحمت کشان شما قطع و ختم اعلام می دارم و بحیث یک فرد وطن پرست و خدمت گار صادق مردم و دولت، فارغ از اندیشه های سازمانی شما تا وقت حیات باقی خواهم ماند. امیدوارم توفیق یابم فارغ از قید سازمان در راه تأمین مشی مصالحه ملی و ایجاد صلح و برادری در وطن مصدر خدماتی به هموطنان خود گردم». او پس از استعفا از سازمان نیز با قوت و متانت بیشتر از پیش به مبارزاتش بخاطر تأمین عدالت اجتماعی و دفاع از این مرزبوم ادامه داد، اما؛ با درد و دریغ که دشمنان در کمین نشستند او که هرگز تاب مقابله در میدان نبرد و سیاست با او را نداشته اند، در هماهنگی با استخبارات منطقه دست به یک طوطیه سازمان یافته زدند و آن درخت تنومند جنگلی را با چهار تن از یاران با وفایش در ۱۸ عقرب سال ۱۳۷۱ ه. ش در ولسوالی امام صاحب ولایت کندز به شهادت رساندند و به گمان کور خودشان به داعیه عدالت خواهی او نقطه پایان گذاشتند بی خبر از آن که مردان چون صمد پاشا هرگز نمی میرند و داعیه عدالت طلبی شان هرگز پایان نمی پذیرد. به قول استاد خلیل الله خلیلی: مرد نمیرد به مرگ، مرگ از او نام جست / نام چو جاوید شد، مُردنش آسان کجاست.

**یاد و خاطرات آن شهید زنده؛ یاد و یاران با وفایش، پویا و مانا باد.**